ویژهٔ رفراندوم قانون اساسی

رنجبر روی زمین اتحاد

پیکار خلق

(۲۸)

نیمهٔ اول آذر ۵۸

گروه انقلابیون مارکسیست لنینیست

چرا ما این قانون اساسی را ارتجاعی میدانیم ؟ ..

اینک پس از چندین ماه بالاخره مجلس "خبرگان" بکار خود پایان داد و طرح نهائی قانون اساسی را ارائه نمود . سردمداران قدرت خود بخوبی میدانند که این قانون اساسی مبین اساسی ترین خواستها و منافع توده های وسیع زحمتکشان نمیباشد ، در تکاپوی آن هستند که با بوجود آوردن یک جوّ رعب و وحشت و با تحمیق توده های مردم هرچه سریعتر و بدون اینکه مردم واقعاً به ماهیت این قانون اساسی پی ببرند ، آنرا به همه پرسی بگذارند . بخاطر اینکه مردم واقعاً بدانند که محتوای حقیقی این قانون اساسی چیست و چگونه به منافع واقعی آنها خیانت ورزیده است ما ذیلاً آنرا مورد بررسی منقدانه قرار میدهیم .

قانون اساسی و منافع زحمتکشان

خلق و فقط خلق است نیروی محرکه ای که تاریخ جهان را میسازد " ((مائوتسه دون)) . سازندگان واقعی جامعه توده های مردم زحمتکش هستند . این بازوان پولادین کارگران است که چرخهای عظیم تولیدی را به حرکت درمی آورد ، این دستهای پینه بسته و تلاش شبانه روزی دهقانان و کشاورزان است که محصولات کشاورزی را تولید می کند ، در یک کلام این توده های مردم هستند که جامعه و تمام نعمات آن را می سازند . در جامعهٔ سرمایه داری مدرن طبقهٔ کارگر نیروی اصلی تولید کننده به حساب می آید . طبقهٔ کارگر آن نیروی اصلی است که چرخهای تولیدی را به حرکت درآورده و در نتیجه تکامل جامعه را به جلو سوق میدهد . بنابراین آن نظام اجتماعی مترقی و پیشرونده است که اساس و بنیاد قانونی و عملی آن بر پایهٔ منافع زحمتکشان بویژه طبقهٔ کارگر استوار باشد . هر قانون و هر نظامی که به هر بهانه ای بخواهد پایه و اساس خود را بر چیز دیگری غیر از منافع زحمتکشان که نیروی اصلی سازندهٔ جامعه هستند ، قرار دهد ، مترقی و انقلابی نخواهد بود . حال ببینیم قانون اساسی مجلس "خبرگان" چه میگوید :

" اصل دوم ـ جمهوری اسلامی ، نظامی است بر پایهٔ ایمان به : ۱ ـ خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع او و تسلیم در برابر امر او . ۲ ـ وحی الهی ..... ۳ ـ معاد ..... ۴ ـ عدل خدا ..... ۵ ـ امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام . ۶ ـ کرامت ..... الف ـ اجتهاد ..... ب ـ استفاده از علوم و فنون ..... ج ـ نفی هرگونه ستمگری و ستمکشی و سلطه گری و سلطه پذیری . قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می کند . "

می بینیم در این اصل اساسی که مبین پایه و اساس نظام جمهوری اسلامی است ، هیچگونه اهمیتی برای نقش و رسالت تاریخساز توده ها قائل نیست . ما کمونیستها که به مادی بودن جهان معتقد هستیم (متفکرین مذهبی ریاکارانه اعتقاد به مادی بودن جهان را به مفهوم پول و مادیات زندگی تعیین میکنند در صورتیکه اعتقاد به مادی بودن جهان یعنی اعتقاد به قانون تکامل که مستقل از ذهن ، ذاتی تمام پدیده ها است) نقش اساسی را در جامعه برای توده ها قائلیم و قانون اساسی جامعه باید بر پایهٔ قبول و به رسمیت شناختن نقش اساسی توده ها در ساختن جامعه استوار گردد . قانون اساسی مجلس "خبرگان" با سکوت بر روی نقش توده ها آشکارا آنرا نفی میکند و

بقیه در صفحهٔ ۲

سراسیمگی هیأت حاکمه برای انجام رفراندوم

شنبه ۲۶ آبان ماه متن کامل قانون اساسی مصوبهٔ مجلس "خبرگان" از طریق روزنامه ها اعلام گردید سپس شورای "انقلاب" اعلام نمود که روز ۱۱ و ۱۲ آذر همه پرسی قانون اساسی انجام میگیرد . یعنی اینکه مردم تنها ۱۵ روز فرصت دارند که ۱۷۵ اصل قانون اساسی را مورد بررسی قرار دهند . در عرض همین مدت کوتاه نیروهای سیاسی امکان دارند نظرات خود را در مورد قانونی که "خبرگان" نزدیک به ۳ ماه آنرا تدوین کرده اند ، ابراز دارند . براستی چرا هیأت حاکمه اینقدر عجله دارد که با سرهم بندی کردن این قانون اساسی که سرنوشت مردم را تعیین میکند ، آنرا به همه پرسی بگذارد ؟ آنها که کار مجلس خبرگانشان از یکماه به ۳ ماه کشید (شاید هم عامداً آنرا اینقدر کش دادند که درست با دههٔ اول ماه محرم مصادف گردد) چرا زمان کافی در اختیار مردم نمیگذارند که بتوانند مجموعهٔ این قوانین را در یک ارتباط منطقی با هم مورد بررسی و تفکر قرار دهند و نظرات نیروهای مختلف را بشنوند ؟ علت همهٔ این ها درست در یک مسئله نهفته است : ترس و وحشت هیأت حاکمه از آگاه شدن توده ها نسبت به محتوای قانون اساسی . زیرا که این قانون اساسی نه تنها بازگوکنندهٔ منافع توده های مردم زحمتکش نیست ، بلکه آشکارا در تضاد با آن می باشد . آیا حکومتی که نه در ادعا بلکه واقعاً مدافع منافع زحمتکشان باشد نبایست تمام امکانات را بکار گیرد تا اینکه توده های خلق زحمتکش آگاهانه به بحث و مشورت در مورد تمام بند های قانون اساسی بنشینند ؟ چرا . کارگران و توده های زحمتکش باید جلساتی تشکیل دهند و به بحث پیرامون مواد قانون اساسی بپردازند ، در مدارس جلساتی بدین منظور باید تشکیل شود ، دهقانان نیز می بایست در روستاها جمع شده و این قانون را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند . انجمنهای محلی و توده ای نیز می بایست به شور و تبادل نظر پیرامون مسائل قانون اساسی بپردازند . تنها از این طریق است که محتوای قانون اساسی برای توده ها تفهیم شده و آنگاه آگاهانه به آن رأی خواهند داد . اما هیأت حاکمه نه تنها چنین نمیکند بلکه تمام نیروی خود را در جهت تحمیق و فریب توده ها به کار برده است . انحصارطلبان همانطور که دیدیم ریاکارانه نخست جمهوری اسلامی را به رفراندم گذاشتند بدون آنکه منظور خود را از مضمون و محتوای آن توضیح دهند . با هزارگونه سفسطه بافی مجلس مؤسسان که می بایست از نمایندگان واقعی تمام طبقات و اقشار خلق تشکیل شود ، را به مجلس "خبرگان" تبدیل کرده و در انحصار قشریون مذهبی درآوردند . در این زمان بود که منظور واقعی خود را از جمهوری اسلامی یعنی دیکتاتوری ولایت فقیه بیان نمودند . انحصارطلبان که بر اساس چنین مشی و برنامه ای قدرت خود را مستقر نموده اند ، امروز هم میخواهند قانون اساسی را به رأی عمومی بگذارند . در این راه از تمام امکانات خود جهت خفه کردن صدای مخالفین استفاده مینمایند . رادیو و تلویزیون را بطور انحصاری در خدمت تبلیغات یکطرفهٔ خود درآورده اند . انحصارطلبان که بر جهل و تحمیق توده ها تکیه دارند هر حرکت و عملی که باعث آگاهی توده ها گردد را مورد وحشیانه ترین سرکوبها قرار میدهند . بدین خاطر است که موعد رفراندوم را درست بعد از ایام سوگواری و عزاداری دههٔ اول ماه محرم انتخاب کرده اند تا اینکه در این ده روز با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم بتوانند یکه ـ

بقیه در صفحهٔ ۲

قانون اساسی باید مبیّن منافع زحمتکشان در مقابل سلطهٔ امپریالیسم و نوکران بومیش باشد

رفراندوم قانون اساسی را تحریم کنید

خلق را متحد کنیم امپریالیسم و عمالش را درهم کوبیم

www.peykar.org

ومدعی است که برپایهٔ ایمان قرار دارد وایمان را مربوط به مسائل خدا ، وحی ، امامت و کرامت میسازد که در هیچکدام از آنها توده ها کوچکترین نقشی ندارند . ذکر کلماتی مثل آزادی عدل قسط وامثالهم بدون آنکه مفهوم خاص طبقاتی آن روشن گردد چیزی بجز فریب توده ها نیست . مثلاً باید سئوال کرد آزادی برای چه کسی ؟ برای کارگران یا برای سرمایه داران ؟ لنین آموزگار کارگران جهان گفت : " مادام که افراد یاد نگیرند در پس هریک از جملات ، اظهارات ووعده ووعید های اخلاقی ، دینی ، سیاسی واجتماعی منافع طبقات را جستجو کنند ، در سیاست همواره قربانی سفیهانهٔ فریب وخود فریبی بوده وخواهند بود . " آری در پشت کلمات آزادی ، عدل وقسط در قانون اساسی هم باید منافع طبقات را جستجو کرد . واقعیات تلخ درون جامعه ، شیوه های استثمار بیرحمانهٔ موجود در موٴسسات تولیدی بوضوح نشان میدهد که معنای این کلمات از دیدگاه هیأت حاکمه وارکانهای قدرت یعنی "عدالت" و "آزادی" برای استثمارگران در این اصل پایه ای کوچکترین اشاره ای به استثمار وقوانینی در جهت رفع یا حتی محدود کردن آن نیامده است . نه در این اصل ونه در هیچیک از اصول دیگر به این مسئلهٔ اساسی که قدرت سیاسی در دست کدام طبقه یا طبقات است ، کوچکترین اشاره ای نشده است وبازگذاشتن آن یعنی سپردن قدرت حکومتی به دست سرمایه داران ومالکین بزرگ ارضی . این اصل قدرت سیاسی را به " اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط" منوط مینماید ودر اصل مربوط به " ولایت فقیه" فقها را والی وحاکم بلامنازع برتمام مقدرات جامعه گردانیده است . در این اصل ظاهرا " حاکمیت وتشریع" به خدا اختصاص داده شده است و در اصل مربوط به " ولایت فقیه" " حاکمیت وتشریع " خدا را منوط به تسلیم واطاعت در مقابل " فقیه" که نمایندهٔ پیامبر خدا در روی زمین است ، مینماید . اگر کلمات اضافی وحواشی آنرا به کنار بگذاریم منظور این اصل آنست که تودهٔ مردم باید چشم بسته از اوامر " فقیه زمان " اطاعت کنند و " فقیه" برتمام زندگی آنها حاکم است . نگاهی به تاریخ گذشتهٔ کشور خودمان بخوبی نشان میدهد که اکثریت فقهای زمان مثل آیت الله شیخ فضل الله نوری (در زمان انقلاب مشروطیت) و آیت الله کاشانی (در زمان حکومت ملی دکتر مصدق) ویا آیت الله بروجردی (در زمان شاه) در جهت منافع طبقات استثمارگر فعالیت کرده اند منوط کردن پایه واساس قانون اساسی به " فقیه جامع الشرایط" یعنی قائل نشدن هیچگونه حقی برای حاکمیت تودهٔ مردم زحمتکش برسرنوشت خویش .

سراسیمگی هیئت حاکمه . . . .

تازمیدان تبلیغاتی باشند وبه هیچ نیروی مخالفی حتی لیبرالها هم امکان افشاگری ندهند .

روحانیت اشراف منش که در این مدت ۹ ماه نتوانسته بود به ابتدائی ترین خواسته های تودهٔ مردم پاسخ مثبت دهد وهرروز با بحران جدیدی ، چه در عرصهٔ سیاسی وچه در عرصهٔ اقتصادی ، روبرو میگردید وضعف وناتوانی خود را بیش از پیش در مقابل چشم توده ها به معرض نمایش می گذاشت ، رفته رفته پایه های خود را در بین توده ها از دست میداد وبه انفراد کشیده میشد . نگاهی به تعداد آراء رفراندوم جمهوری اسلامی ، انتخابات مجلس " خبرگان " وانتخابات شوراها به خوبی نشان میدهد که چگونه اعتبار انحصارطلبان در بین مردم فرومیریزد . بدیهی است که اگر در چنین شرایطی قانون اساسی را به رفراندوم عمومی میگذاشتند با همان افتضاح انتخابات شوراها مواجه می گردید .

قشریون مذهبی که " شورای انقلاب " ارکان مرکزی اجرائی وفرماندهی او بود در مدت ۹ ماه اخیر در تمام مماشات هائی که با امپریالیسم وبطور مشخص با امپریالیسم آمریکا انجام میگرفت مستقیماً سهیم بودند . حال چگونه است که سران " شورای انقلاب " مانند بهشتی که تا دیروز با جاسوسان آمریکائی چون هویزر در پشت میز مذاکره می نشست ، امروزه یکباره ژست " ضد امپریالیستی " گرفته است ؟ اشغال لانهٔ جاسوسی امپریالیسم آمریکا در ایران وخواست استرداد شاه خائن ومحاکمه ومجازات وی اگرچه بیان گوشه ای از خواسته های ضد امپریالیستی تودهٔ مردم می باشد ، اما انحصارطلبان حاکم اهداف دیگری را از این عمل دنبال می کنند . آنها دست به اشغال لانهٔ جاسوسی امپریالیسم آمریکا زده اند تا بدین وسیله بتوانند در بسیج افکار عمومی مردم موفق شوند وتمام نارضایتی های مردم را تحت اشعاع قرار داده و در چنین جوّی هرگونه اظهار نظر نیروهای مخالف قانون اساسی را خنثی نموده وقانون اساسی را در شرایطی که توجهٔ افکار عمومی از محتوای آن منحرف گردیده است به همه پرسی بگذارند . ما همراه میلیونها تودهٔ زحمتکش شهر وروستا فریاد **مرگ بر امپریالیسم آمریکا** دشمن عمدهٔ خلقهای ایران را طنین افکن می کنیم . همراه با میلیونها تودهٔ زحمتکش شهر وروستا خواهان استرداد شاه خائن ومحاکمه ومجازات وی در دادگاه واقعی خلق وبستن لانهٔ جاسوسی امپریالیسم آمریکا ولغو کلیهٔ قراردادهای اسارتبار با امپریالیسم وبلاخص با امپریالیسم آمریکا هستیم وتا برانداختن کامل سلطهٔ امپریالیسم از میهن عزیزمان به مبارزهٔ آزادیبخش ادامه خواهیم داد . در عین حال هرگونه کوششی که بخواهد با صحنه سازی خود افکار مردم را از توجه به مضمون ومحتوای ارتجاعی قانون اساسی منحرف نماید ، را افشاء می نمائیم . در شماره های قبلی پیکار خلق و بخصوص در این شماره سعی کرده ایم محتوای ارتجاعی قانون اساسی را روشن سازیم .

مردم مبارز و زحمتکش ایران !

شما می بایست از یک سو بر شدت مبارزات ضد امپریالیستی ـ ضد ارتجاعی خود بیفزائید واین مبارزه را تا پیروزی نهائی یعنی برانداختن سلطهٔ امپریالیسم وارتجاع داخلی ، به پیش برده وازسوی دیگر نسبت به تمام مسائل سیاسی مملکتی وبطور مشخص مسئلهٔ قانون اساسی وهمه پرسی درباره آن با هوشیاری وآگاهی کامل بنگرید . از آنجائی که این قانون اساسی آشکارا مخالف منافع زحمتکشان است لذا باید شرکت در همه پرسی را تحریم نمود و با عدم شرکت در این همه پرسی مخالفت خود را با آن اعلام نموده و نشان دهیم که ما خواهان آن قانونی هستیم که پایه و اساس آن منافع میلیونها تودهٔ زحمتکش باشد . ما با صراحت کامل اعلام میکنیم که هیچ یک از مواد این قانون اساسی را برسمیت نمیشناسیم و خود را بهیچ وجه ملزم به رعایت آن نمیدانیم . ما تنها به قانونی گردن مینهیم که حافظ منافع زحمتکشان باشد

ما با این قانون اساسی مخالفیم زیرا حق حاکمیت زحمتکشان را برسمیت نمیشناسد

هرکسی که کمترین اطلاعاتی از مبارزات اخیر مردم داشته باشد وبرای چند ثانیه بخواهد منصفانه قضاوت کند باید اذعان نماید که تودهٔ زحمتکش بویژه طبقهٔ کارگر بود که در جنبش وقیام ، در سرنگونی رژیم فاشیستی شاه نقش اساسی را داشتند . همه میدانند (بجز دروغگویان واغواگران) که اعتصاب عظیم کارگران بویژه اعتصاب نفتگران بود که بزرگترین ضربه را به رژیم سرنگون شدهٔ شاه زد . اما قانون اساسی برتمام این مبارزات تاریخساز وحماسه آفرین زحمتکشان میهن ما ونقش اساسی آنها در این مبارزات خط بطلان کشیده است ودر بند پنجم مینویسد : " ۵ ـ امامت ورهبری مستقیم ونقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام" . اما در مورد مسئلهٔ رهبری باید گفت که بجز طبقهٔ کارگر اساساً هیچ طبقه ویا قشر دیگری نمیتواند نقش رهبری را در یک انقلاب پیروزمند ایفا نماید . زیرا طبقهٔ کارگر تنها طبقه ای است که هیچگونه سهمی در مالکیت خصوصی ندارد ، ودر نتیجه در تمام طول انقلاب هیچ چیز ندارد که از دست بدهد ولذا تنها طبقه ای است که بدون سازش در نیمهٔ راه تا به آخر انقلاب را به پیش می برد وشایستهٔ ایفای نقش رهبری است .

فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده باشد

اصل سوم ـ این اصل نیز بطور عمده شامل یکسری ماده های کلی می باشد .

" ۱ ـ ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی براساس ایمان وتقوا ومبارزه با کلیهٔ مظاهر فساد وتباهی " آیا " فضائل اخلاقی ایمان وتقوی از دید یک سرمایه دار مسلمان ویک کارگر مسلمان یکی است ؟ " فضائل اخلاقی ایمان وتقوی " برای یک سرمایه دار اعم از مسلمان وغیرمسلمان آنست که کارگران از صبح تا شب جان بکنند وکار بکنند ، اعتصاب براه نیندازند ، برای اضافه دستمزد ، حق بیمه ، حق بهداشت ، حق مسکن ، حق تأمینات جانی در درون کارخانه ، حق زندگی بهتر وحق کار وامثالهم دست به مبارزه نزنند وسرمایه دار هم از سود کلانی که سالیانه می برد خمس خود را بپردازد واحیاناً به سفر حج هم برود . اما فضائل اخلاقی از نظر کارگران مبارز وآگاه یعنی مبارزه علیه سرمایه داران ، مبارزه علیه استثمار وبهره کشی . آیا تا حال یک سرمایه دار را دیده اید که به حکم " فضائل اخلاقی ایمان وتقوی " واقعاً در جهت منافع واقعی کارگران اقدام کند ؟ حال این سرمایه دار هرچقدر هم میخواهد مسلمان وباتقوی باشد وده بار هم بسفر حج مشرف شده باشد ویک رکعت از نمازش هم قضا نشده باشد . آیا کارفرمای مسلمان کمتر از کارفرمای غیر مسلمان استثمار میکند ؟ ویا اینکه کارگر مسلمان بیشتر از کارگر غیرمسلمان استثمار میشود ؟ خیر . جملات کلی ونامفهوم مثل " فضائل اخلاقی " چیزی جز فریب توده ها نیست وبقول لاهوتی شاعر طبقهٔ کارگر ایران " این عبارات مطلا همه موهومات است بند راه فقرا " .

بند دو وسه وچهار این اصل مربوط میشود به " بالا بردن سطح آگاهی عمومی ، آموزش وپرورش وتربیت بدنی رایگان برای همه وتقویت روح بررسی وتتبع وابتکار در تمام زمینه ها ..... " اگر این بند ها را بطور کلی در نظر بگیریم صحیح بنظر میرسد . اما اگر بخواهیم بطور مشخص صحبت کرده باشیم باید بگوئیم از آنجا که زحمتکشان میهن ما بویژه کارگران ودهقانان همواره مورد بیشترین ستم بوده وبیش از همه مورد ظلم واجحاف قرار گرفته اند ، آنها بیش از همهٔ اقشار جامعه از حق بالا بردن سطح آگاهی عمومی ، آموزش ، پرورش و ..... محروم بوده اند ، ازسوی دیگر بزرگترین سهم در ساختمان جامعه بعهدهٔ آنان است ، لذا باید در تمام زمینه های فوق الذکر از ارجحیت بیشتری برخوردار باشند . مثلاً در زمینهٔ آموزش وپرورش و تقویت روح بررسی وتتبع وابتکار باید بیش از همه به کارگران ودهقانان توجه نمود . اما قانون اساسی جمهوری اسلامی هیچگونه توجهی به این مسائل اساسی ندارد .

در بند ۹ از همین اصل گفته میشود " رفع تبعیضات ناروا وایجاد امکانات عادلانه برای همه ، در تمام زمینه های مادی ومعنوی " . ذکر یک چنین جملات کلی بی مفهوم ودهن پرکن چیزی جز عوامفریبی نیست . زیرا فراهم کردن امکانات " عادلانه " بدون روشن کردن علل وریشه های ناعدالتی کنونی وبدون اتخاذ تدابیر وتصمیمات اساسی در جهت برطرف کردن این علل ، هرگز امکان پذیر نیست . ریشه وعلت اصلی کلیهٔ ناعدالتی ها ، ظلم ها در ذات کارمزدوری واستثمار می باشد . قانون اساسی جمهوری اسلامی کوچک ترین اشاره ای هم به مسئلهٔ استثمار وکارمزدوری نکرده است ، هیچگونه مخالفتی با آن ابراز نداشته تو گوئی که آقایان " خبرگان " اصلاً از وجود استثمار بی رحمانهٔ سرمایه داری وکارمزدوری اطلاعی ندارند . اما واقعیت این است که استثمار سرمایه داری وکارمزدوری بقدری عریان وبی رحمانه است که نمیتوان ابراز بی اطلاعی از آن نمود واتفاقی هم نیست که " خبرگانی " مثل بهشتی ، مکارم شیرازی ، موسوی اردبیلی...

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقهء کارگر
www.peykar.org

تنها آخوند مآبانه در مورد عدل و انصاف وغیره موعظه سرائی می کنند بدون آنکه به ریشه و اصل آن یعنی نفی استثمار بپردازند. وحتی حملاتی مثل " جامعه توحیدی بی طبقه" علیرغم تمام مضمون تخیلی اش آنرا حذف مینمایند. زیراکه موقعیت ممتاز و حمایت اشراف منش فقط در سایه استثمار بی رحمانه کارگران و زحمتکشان میتواند حفظ وتقویت شود.

ما با این قانون اساسی مخالفیم زیرا مدافع منافع زحمتکشان نیست

قانون اساسی و حقوق ملیتها

ایران کشوری است کثیرالمله یعنی در چهارچوب ایران ملیتهای مختلفی زندگی می کنند که از نظر زبان، زندگی اقتصادی، فرهنگ و آداب و رسوم و محدوده جغرافیائی از یکدیگر متفاوت می باشند. لذا هر یک از این ملیتها حق دارند که برسرنوشت خویش حاکم باشند. هرگونه خدشه در ارکان و یا انکار این حق الزاماً به مفهوم اعمال ستم بر این ملیتها می باشد. سالهاست که میهن عزیز ما زیر سلطه امپریالیسم قرار دارد و از ستم وی و ارتجاع داخلی رنج می برد. براندا ختن کامل سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق خواست مشترک تمام خلقهای ایران می باشد. همین سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی که شونیسم و برتری طلبی ملی را در دل خود دارد موجب آن گردید که ملیتهای غیرفارس ساکن ایران به طور کامل فاقد حقوق کامل تبدیل شده و از این لحاظ آنان در تحت یک ستم دوگانه قرار گیرند. بدین مفهوم که بغیر از ستم ناشی از سلطه امپریالیسم از داشتن زندگی اقتصادی، آزاد آموزش به زبان مادری خود، گسترش و تکامل آن و از ترویج، پرورش و شکوفا کردن فرهنگ و آداب و رسوم خود محروم بوده و هرگونه کوشش در این جهت از طرف ارتجاع حاکم با تحقیر و سرکوب روبرو میشود. از آن جاکه ستم ملی بر خلقهای بی حق فاقد حقوق کامل جزء ذات سلطه امپریالیسم و سرمایه داری حاکم است، لذا مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی جدا از مبارزه بخاطر براندا ختن ستم ملی نیست. برای براندا ختن این ستم ملی باید حق این ملل در تعیین سرنوشت خویش برسمیت شناخته شود. اتحاد خلقهای ایران تنها و تنها در پرتو مبارزه مشترک علیه کلیه مظاهر ستم و اجحافات از جمله ستم ملی امکان پذیر است.

قانون اساسی اگر خواهد بیان خواستهای تمام خلقهای ایران و نمایشگر اتحاد آنان باشد باید حق این ملل را در تعیین سرنوشت خویش برسمیت شناخته و تمام موجبات تحقق آنرا تأمین نماید. اما قانون اساسی مصوبه مجلس "خبرگان" نه تنها این حق مسلّم خلقهای ایران را برسمیت نمیشناسد بلکه کماکان همان سیاست شونیستی و برتری طلبی ملی سابق را در تحت پوششی نوین ادامه میدهد. چه کسی می تواند انکار نماید که زبان مادری مردم آذربایجان ترکی، مردم کردستان کردی، بلوچستان بلوچی و ..... میباشد؟ چه کسی میتواند انکار کند که زبان مادری هر ملتی زبان اول و رسمی مردم آن سامان است؟ آیا این مردم محق نیستند که در مدارس آنها بزبان مادری تدریس شود؟ حال ببینیم قانون اساسی در این زمینه چه میگوید:

" اصل پانزدهم – زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است." قانون اساسی نه تنها هیچ گونه اشاره ای به وجود ملیتهای مختلف در ایران نمینماید و حق آنها را در تعیین سرنوشت خویش برسمیت نمی شناسد، بلکه صریحاً می گوید که در مدارس باید کتب درسی را که بزبان فارسی است تدریس نمود. مجلس "خبرگان" در تحت فشار خواست مردم این ملل که در مجموع نسبت به ملیت فارس اکثریت را تشکیل میدهند با تکبر برتری طلبانه ای میگوید " تدریس زبان آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است" یعنی زبان رسمی تدریس در مدارس زبان فارسی می باشد. منتها در مدارس می توانند کلاسهای فوق العاده ای برای آموزش زبان مادری خود دایر نمایند! این است "برزگواری" آقایان "خبرگان" که مرتباً در مورد سعه صدر رجز میخوانند! آخر آقایان "خبره" هیچ از خود سئوال کرده اید که برای یک کودک ۷ ساله روستائی مثلاً کرد و یا غیره جقدر مشکل خواهد بود اگر بخواهد آنچه را که از زبان مادر خود خورده است، شیر تلفظ کند؟ خیر. هرگز به مغز متحجر شما این چنین سئوالاتی خطور نمی نماید. زبان مادری ملیتها را نمیتوان بعنوان زبان فرعی در کنار زبان فارسی قلمداد کرد. این یک توهین بزرگ به خلقهای ایران است.

همین "خبرگان" که این چنین نسبت به زبان ملیتهای مختلف ایران بی توجه بوده و آنرا تحقیر می کنند در اصل شانزدهم قانون اساسی به صرف اینکه زبان عربی زبان قرآن است، تدریس آنرا برای تمام دوره های دبیرستان اجباری می نمایند. پس می بینیم که آموزش زبان عربی واجب ولی آموزش زبانهای مادری دیگر مباح است.

ما معتقدیم که حق ملیتهای ساکن ایران در تعیین سرنوشت خود باید در قانون اساسی برسمیت شناخته شود. حق خود مختاری برای این خلقها به مفهوم حاکم بودن آنها در تمام مسائل اقتصادی – سیاسی و فرهنگی داخلی خود بوده که در سیاست خارجی و برنامه ریزیهای کلی تابع حکومت مرکزی هستند. زبان مادری این ملیتها در چهارچوب خود مختاری باید بعنوان زبانی رسمی در این مناطق برسمیت شناخته شده و بعنوان زبان رسمی و اول در مدارس آنها تدریس گردد. زبان فارسی برای این ملیتها زبان دوم می باشد که باید آنرا بعنوان زبان اداری کشور فراگیرند.

ما با این قانون اساسی مخالفیم زیرا حق تعیین سرنوشت را برای خلقها برسمیت نمیشناسد

قانون اساسی و حقوق اقلیتهای مذهبی

اصل ۱۲: "دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل میباشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب"

در این اصل دو مطلب مهم یکی "الی الابد بودن مذهب جعفری اثنی عشری" و دیگری آزاد بودن در "تعلیم و تربیت و احوال شخصیه" بسیار مهم جلوه میکنند. اصل "الی الابد" یعنی چه؟ یعنی آنکه تا دنیا پابرجاست این اصل در ایران صدق خواهد کرد و وای بحال کسی که بخواهد آن را نفی کند. در اینجا میتوان بدرستی به طرز تفکر متحجر "خبرگان" پی برد. چرا که آنها واقف به دگرگونیهای اجتماعی، سیاسی و فکری نیستند. آنها نمیدانند که تجربیات تاریخی بارها و بارها به اثبات رسانیده اند که هیچ چیز الی الابد پایدار نخواهد بود. همه چیزها چه ما بخواهیم چه ما نخواهیم در حال تغییر دائمی و تکاملند، هیچ چیز ساکن نیست. این اصل الی الابد بودن آنها را با تاریخ تکامل فکری و اجتماعی بناچار به جنگ خواهد کشانید و مجبورشان خواهد ساخت همچنان که تا کنون ثابت شده است برای اثبات این نظریه خود دست به دیکتاتوری و فشار بر افکار دیگران بزنند. حتی از نقطه نظر دین کسی چه میداند که در فردای تاریخی تسنن بر تشیع و... پیشی خواهد گرفت و یا برعکس.

ما معتقدیم که چنین فرمولبندی مذاهب و شاخه های منشعب شده از آن را در پرتو درگیری مذهبی خواهد انداخت. آنچنانکه تاریخ انقلابات کشورها نشان میدهد چنین فعل و انفعالاتی همیشه به نفع امپریالیستها بوده است.

اما در مورد آزادی دیگر مذاهب در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه – در این طرز بیان ما با یک چهارچوب تنگ نظرانه ساخته شده از پیش روبرو هستیم. قریب به ۱۱ میلیون خلقهای ترکمن، کرد، بلوچ، عرب و .... کشور ما مسلمان غیر شیعه هستند و آنها فقط طبق اصل فوق در موارد ازدواج، طلاق، ارث و وصیت طبق فقه خودشان آزادی دارند. آنها دیگر در امور سیاسی، اقتصاد محلی، فرهنگ ملی و غیره آزادی نخواهند داشت و این را در فعالیت و ماهیت قدرتمندان جدید در رابطه با این خلقها میبینیم. طرح این نوع قوانین اختلافات خلقها را باعث شده و جنگهای داخلی مذهبی را در پی دارد که بازهم امپریالیستها از آن استفاده نهایان خواهند برد.

اصل ۱۳: "ایرانیان زرتشتی – کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته میشوند که در حدود مقررات اسلامی در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل میکنند".

هریک از ادیان فوق الذکر، حدود، مقررات و شرعیات مخصوص بخود را دارند و آنها میبایستی آزادی کامل داشته باشند که آنها را در عمل اجرا کنند. آیا حدود آنها را بحدود مقررات اسلامی میشکند کردن چیزی جز ربودن آزادی عمل آنها است؟ خیر. حزاین هم نیست. و از این جهت هم مورد اعتراض نمایندگان اقلیتهای مذهبی قرار گرفت، لیکن به اعتراضات آنها گوش فرا داده نشد و آن را بتصویب رساندند. تصویب این اصل هم در بین مردم که با علائق مختلف مذهبی هستند جنبه دستکی ایجاد میکند که بر مسائل موجود اشکالات دیگری هم خواهد افزود که بازهم خائنین بوطن و امپریالیستها برای مقاصد سودا گرانه خود بهره فراوان خواهند برد و مآلاً البته نیز مبارزات ضد امپریالیستی را کند خواهد نمود.

اما اجرا تمام این اشکالات پیش میآید؟ میگویند اصل و بنای هر قانونی را میبایست بر بنیادهائی که

ارشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقهء کارگر
www.peykar.org

تمامی مردم آن کشور در آن متفق‌القول و متفق‌المنافع هستند ، پایه نهاد . این اصل نمیتواند بر روی اصول دین قرار گیرد ، زیرا که با خود آن چهارچوب تنگی را بوجود خواهد آورد که هر مذهبی بجز مذهب غالب حق خود را گم شده و برباد رفته میبیند . ما کمونیستها معتقدیم که بایستی به تمام ادیان حال میخواهند پیروان زیادتر یا کمتری را داشته باشند ، بطور مساوی حق ادای اصول مذهبی خود را داد . ما معتقدیم برای آنکه اشکالات فوق الذکر پیش نیاید ، میبایستی که مذهب یک امر خصوصی باشد و نه یک امر اجتماعی ـ سیاسی . ما معتقدیم که تفوق بشرها بر هم دیگر نه به دلیل داشتن دین و یا نداشتن آن است ، بلکه به مبارزات اجتماعی ـ طبقاتی آنها و ایمان آنها برای تکامل اجتماعی و پیشرفت آن بسوی ترقی و رفاه عمومی وابسته است . تنها حلقهٔ رابطی که بشرها را بهم پیوند میدهد ، رابطهٔ طبقاتی آنهاست با یک دیگر است . طبقهٔ کارگر نه بر اساس اصول مذهبی با یکدیگر پیوند میبابند ، بلکه بر اساس منافع طبقاتی خاص آن بر علیه استثمار ، ظلم و غارتگران جهانی پیوستگی دارند .

با تمام این وجود چرا سعی میشود که با اصول مذهبی تمام قوانین اجتماعی را منگنه کنند؟ جواب آن روشن است . زیرا که در پس تمامی آنها منافع طبقاتی سرمایه داران نهفته است و بالمآل اصول آن نمیتواند جوابگوی خلقهای زحمتکش ما از هر مذهب و مرامی باشد .

قانون اساسی و مسألهٔ آزادیهای دمکراتیک

در بند ۷ از اصل سوم گفته میشود : "تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی در حدود قانون" . این بند قبل از آنکه بخواهد آزادیهای سیاسی را از نظر قانونی تأمین نماید ، آنرا در زیر فشار و منگنه طبقات حاکمه و دولت آن قرار میدهد . زیرا طبق این بند آزادیهای سیاسی و اجتماعی محدود به قانون نامعلومی شده است . یعنی هرزمان دولت وقت میتواند قوانینی در مجلس بگذراند و طبق آن آزادیهای سیاسی ـ اجتماعی را محدود و محدودتر و نابود گرداند . بخصوص با توجه به اینکه قانون اساسی هیچگونه ضابطه یا مقرراتی برای حدود اختیارات مجلس قانونگذاری (شورای ملی) در این زمینه در نظر نگرفته است . مارکسیسم بما میآموزد و تجربه نشان میدهد که قوانین هر کشور ، قوانین طبقات حاکمه میباشد یعنی طبقه یا طبقاتی که دارای سلطهٔ اقتصادی بوده و به برکت دولت دارای سلطهٔ سیاسی نیز میشود و بدین ترتیب تمام ارگانهای مملکتی از مجلس مقننه تا پلیس و ارتش را در خدمت حفظ منافع و موقعیت خود میگیرد . نگاهی بهمین ۹ ماه اخیر بخوبی نشان میدهد هیأت حاکمه چگونه هرروز و هر ساعت بنفع خود قانون وضع کرد . مثلاً در آستانهٔ شروع کار مجلس خبرگان ویا در آستانهٔ حمله به کردستان قانون مطبوعات را می‌گذرانند و طبق آن تمام روزنامه ها و نشریاتی که علیه دولت و یا در انتقاد به آن افشاءگری می‌کردند ، توقیف میشوند و در عرض یکهفته همهٔ روزنامه های سیاسی انقلابی را ممنوع اعلام کردند . مجلس خبرگان آگاهانه از یکسو هیچ گونه قانونی مربوط به چهارچوب کلی حق دمکراتیک و آزادی سیاسی و اجتماعی وضع نکرده و از سوی دیگر تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی را محدود به قانون نا معین و نا معلومی کرده است تا اینکه دست آنها برای سلب آزادی سیاسی و اجتماعی باز باشد . فردا دولت قانون دیگری وضع میکند و طبق آن هرگونه میتینگ ، سخنرانی و تظاهرات که علیه دولت باشد ، ممنوع میشود . ما میگوئیم برای آزادی سیاسی و اجتماعی باید قانون وجود داشته باشد . اما این قانون باید روشن و صریح در همین قانون اساسی اعلام گردد تا اینکه دولت نتواند هر روز از آن سوء استفاده نماید . آزادی سیاسی بنفع و بر له دولت همیشه وجود داشته است . اما ما در همین ۹ ماه اخیر دیدیم که تظاهرات و میتینگهای نیروهای انقلابی بوسیلهٔ چماق بدستان قدرت حاکمه سرکوب شده و بعضاً آن را بخون میکشاندند . سپس همین دستگاه حاکمه با بوق و کرنا تبلیغ مینمود که ضد انقلاب بودند . در زمان شاه هم آزادی برای دستجات طرفدار دولت و شاه وجود داشت و عین همین بند در قانون اساسی سابق هم بود . اما همه میدانیم که چگونه با قوانینی که هر روز از مجلس شورای ملی گذرانیده بودند ، هرگونه آزادی سیاسی و اجتماعی را از بین بردند . ما میگوئیم تنها معیار حقیقت عمل است . عمل ۹ ماههٔ زمامداران جمهوری اسلامی نشان داده است که آنها تا چه اندازه به آزادی سیاسی و اجتماعی احترام میگذارند . ما دیدیم که در انتخابات مجلس خبرگان چگونه زیرکانه با محدود کردن تعداد آن و انحصاری کردن آن در دست یک مشت آخوند با عمامه و بی عمامه و با تقلب و تزویر در نحوهٔ رأی گیری ، آزادیهای سیاسی و اجتماعی را زیر پا گذاشتند . دیدیم که چگونه با تسلط بر رادیو و تلویزیون مخالفین سیاسی را از حق استفاده از این وسائل ارتباط جمعی برای تبلیغات و بیان نظریات محروم نمودند . ما دیدیم که چگونه جواب حق آزادی سیاسی و اجتماعی خلق کرد را با گلوله ، لشگرکشی و اعدامهای انقلابیون توسط خلخالی جلاد دادند و چگونه پاسداران جمهوری اسلامی به حقوق اجتماعی ماهیگیران بندر انزلی جواب دادند . آری کارنامهٔ عمل ۹ ماههٔ زمامداران حکومتی بخوبی نشان میدهد که آن قانونی که "تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی" به آن محدود میشود یعنی چه! سپس در اصل نهم گفته میشود "هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند" . میبینیم که "آزادیهای سیاسی و اجتماعی" در یکجا مربوط به قانون نامعینی میشود و در جای دیگر آن را در حد "مشروع بودن" تعیین میکنند . حال باید سؤال کرد که مشروع بودن یعنی چه و چه کسی این مشروعیت را تعیین میکند؟ مثلاً از نظر یک حاجی مسلمان صاحب فلان کارخانهٔ آزادی اعتصاب کردن بهیچ وجه شرعی و مشروع نیست ، زیرا که کارفرما میخواهد از کارگران هرچه بیشتر کار بکشد و شرع اسلام هم تا همین اندازه برای وی محترم است و هرگونه سازمان و یا جمعیت سیاسی که بخواهد علیه استثمار مبارزه کند از نظر کارفرما غیر مشروع و ضد اسلام و اصلاً مشرک و کافر است .

آیا به اندازهٔ کافی روشن نیست که تصویب کنندگان قانون اساسی چگونه ریاکارانه و عوامفریبانه دست سرمایه داران و دولت حامی آنها را در سلب هرگونه آزادی باز گذاشته اند و چگونه با همان ریاکاری هیچگونه اشاره‌ای به آزادی سیاسی و اجتماعی زحمتکشان نکرده اند؟ بنظر ما اصل مربوط به آزادی سیاسی و اجتماعی باید اینطور تنظیم شود تأمین آزادی سیاسی و اجتماعی برای بیان عقیده و نظر و کلیهٔ احزاب ، سازمانها و جمعیتها با هر عقیده و مکتبی بشرط اینکه دارای ماهیت ضد امپریالیستی ـ ضد ارتجاعی بوده و در خدمت منافع خلق باشد .

اصولاً آزادی بیان و عقیده از نظر ما به چه مفهوم است؟ آزادی بیان و عقاید یعنی اینکه موافق و مخالف در مورد کلیهٔ مسائل سیاسی ، دولتی ، اجتماعی ، قانونی و غیره بتوانند نظرات و عقاید خود را آزادانه ابراز دارند و از کلیهٔ امکانات برخوردار باشند . این مسئله که عقیده ، یک اعتقاد و یک طرز فکر خواهد خود را بر دیگر عقاید تحمیل کند و یا اینکه یک عقیده و طرز تفکر تا آن اندازه مبارز است که مخل به مبانی عقاید دیگر نباشد نه تنها خلاف آزادی بوده بلکه دیکتاتوری و سرکوب آزادی است . البته کاملاً روشن است که این آزادی بیان و عقاید و آرا باید دارای قوانین و حد و مرز باشد ، اما این حد و مرز قوانین نباید چهارچوب یک عقیدهٔ دیگر باشد . کاملاً روشن است که برای طرفداران امپریالیسم و ایادی ارتجاع داخلی هیچگونه آزادی بیان و عقیده نمیتواند وجود داشته باشد ، زیرا آنان دشمنان خلقهای ایران و آزادی و استقلال میباشند آنها را می باید سرکوب کرد و نسبت به آنها می باید دیکتاتوری اعمال نمود . وقتی که ما از آزادی بیان ، قلم ، مطبوعات و غیره صحبت می کنیم منظورمان آزادی برای نیروها و تفکرات خلقی است و طبیعی است که برای سلب آزادی از مرتجعین و نوکران امپریالیسم باید قانون وضع کرد و قانوناً آزادی را از آنها سلب نمود . از آنجا که انقلاب میهن ما انقلابی است ضد امپریالیستی و دمکراتیک یعنی ضد نیروهای ارتجاعی داخلی ، لذا آن قانون اساسی انقلابی است که آزادی بیان ، قلم ، مطبوعات احزاب و جمعیتهای سیاسی را بشرط اینکه ضد امپریالیست ، ضد ارتجاع داخلی و در خدمت منافع خلق باشند ، برسمیت بشناسد . اما قانون اساسی مجلس "خبرگان" زیرکانه آزادیهای دمکراتیک ـ سیاسی را نفی نموده و به دیکتاتوری اشرافیت مذهبی قانونیت می بخشد . این یکی از شگردهای وحشیانه دست قانون را برای سرکوب هرگونه آزادی باز میگذارند .

ما با این قانون اساسی مخالفیم زیرا حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی ـ اجتماعی را برای سازمانها و جمعیتهای ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی برسمیت نمیشناسد

اصل بیست و ششم از این هم روشن‌تر دست و پای آزادی احزاب و جمعیتها را دربند می کند . این اصل می گوید : "احزاب ، جمعیتها ، انجمنهای سیاسی و ..... آزادند مشروط به اینکه ..... موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند" . پس می بینیم که باز آزادی تنها برای احزاب و جمعیتهائی که در چهارچوب ایدئولوژی اسلامی و قانون اساسی فعالیت کنند ، وجود دارد یعنی آزادی برای احزاب و جمعیتهای دولتی . درست مثل زمان رژیم شاه خائن و برای کسانی که بخواهند در خدمت زحمتکشان و برقرار کردن حکومت کارگری در هقانی فعالیت کنند و یا اصول قانون اساسی که اساس جمهوری اسلامی است و از جمله با اصل دیکتاتوری روحانیت اشراف منش ، یعنی ولایت فقیه مخالف باشند ، تنها آزادی به زندان رفتن موجود است . این مکر و حیله در اکثر موارد قانون اساسی بکار رفته است که ما تنها به یک نمونهٔ دیگر آن اشاره می کنیم .

اصل سی و دوم میگوید : "هیچکس را نمیتوان دستگیر کرد مگر بحکم و ترتیبی که قانون معین کند . در صورت بازداشت ، موضوع اتهام باید باو گفته شود و لائل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت پروندهٔ مقدماتی به مراجع صالحهٔ قضائی و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد . متخلف از این اصل طبق قانون مجازات میشود ." آری در اینجا هم دستگیری افراد به قانون نامعینی که هرروز میتوان در آن دست برد زیرا اساس "مقتضیات" بر آن افزود ، ارجاع داده شود . ما گفتیم که تنها معیار

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر
www.peykar.info

پرتوان باد جنبش انقلابی خلق کُرد

وملاک حقیقت عمل است . همین دادگاههای "صالحهٔ اسلامی" اکنون بیش از چندین ماه است که مجاهد اسیر محمد رضا سعادتی را به زندان انداخته اند بدون اینکه به وضع وی رسیدگی شود . مجاهد اسیر محمد رضا سعادتی را به جرم دفاع از استقلال و آزادی ، به جرم کوشش در کشف شبکهٔ جاسوسی آمریکا که امروز دیگر اسرار آن تا اندازه ای فاش شده است ، به زندان انداخته اند . همین افرادی که امروز ظاهراً برای دفاع از آزادی و استقلال قانون نوشته اند محمد تقی شهرام ، که سالها علیه ارتجاع و امپریالیسم مبارزه کرده است ، را بدون اینکه هیچ شاکی خصوصی وجود داشته باشد مدتهاست که به بند کشیده اند . از این نمونه ها بسیار است . عمل این زمامداران بخوبی نشان میدهد فردا که مجری این قانون اساسی باشند چگونه عمل خواهند کرد بقول معروف سالی که نکوست از بهارش پیداست .

قانون اساسی و حاکمیت توده ای

ولایت فقیه یعنی خلافت اسلامی ، یعنی اعمال دیکتاتوری فردی ، یعنی به تمسخر گرفتن توده های مردم و بالاخره یعنی سلطنت خود کامه در جامهٔ آخوندی . حامیان طراز اول این نوع دیکتاتوری نیز خود بدین اذعان دارند . ازجمله در کتاب "ولایت فقیه" نوشتهٔ آیت الله خمینی میخوانیم "ما خلیفه می خواهیم تا اجرای قوانین کند" ـ صفحهٔ ۲۱ ـ این خلیفه که همان باصطلاح فقیه و یا فقها می باشند بر همه چیز مردم حاکمیت دارند و هرچه بخواهند در زیر پوشش اسلام و بنام قوانین اسلام انجام میدهند و همچنانکه خمینی میگوید "بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند" ـ همان کتاب ص ۹۳ ـ "فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند . همهٔ امور و تمام کارهای مسلمین بآنان واگذار شده است" ـ ص ۱۰۶ ـ و "جزاو (منظور فقیه است) کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد" ـ ص ۱۰۲ ـ آیا این نوع حکومت مفهومی جز اجرای کامل یک خود کامگی مذهبی میتواند داشته باشد؟ مسلماً نه . آیا این حکومت خود کامهٔ مذهبی حافظ و حامی منافع اکثریت اجتماع و مجری خواستهای اکثریت است؟ باز هم نه . خمینی در این باره باصراحت تمام میگوید "حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه ، بلکه مشروطه است . البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد" ـ همانجا ص ۵۲ ـ می بینیم که با چه مشروطهٔ کم نظیری ! روبرو هستیم که در آن نظریات و آراء اکثریت پشیزی ارزش ندارد . طراحان و مدعیان این نوع خود کامگی می پندارند که از طریق بازی با کلمات همه چیز قابل حل است . آنها می پندارند که با قسم و آیه خوردن مبنی بر اینکه حکومت اسلامی استبدادی نیست و مشروطه است همه چیز را حل کرده اند . این چه نوع مشروطه ای است که تصویب قوانین آن نباید "تابع آراء اکثریت باشد" ! و آیا مشروطه و دمکراسی میتواند معنای بی ارزش بودن نظریات و آراء اکثریت را داشته باشد؟ حتی سلاطین خود کامهٔ بعد از انقلاب مشروطیت به منظور عوامفریبی مدعی شدند که تابع آراء عمومی و اکثریت هستند و گویا بدان احترام می گذارند . آنان در حالیکه در حرف ادعا میکردند ولی در عمل هیچیک از موازین دمکراسی و مشروطه را انجام نمیدادند . اما خلفای جدید حتی از این فراتر رفته و به صراحت میگویند نظریات و آراء اکثریت برای ما پشیزی ارزش ندارد ، ما میخواهیم "رئیس و حاکم" باشیم ، "حجت بر مردم" باشیم و "حق قضاوت و دادرسی" و انجام "امور و تمام کارها" در انحصار ما باشد . در این نوع حکومت "مردم و مسلمانان در دایرهٔ مقررات شرعی آزادند ، یعنی بعد از آن که طبق مقررات شرعی عمل کردند کسی حق ندارد بگوید اینجا بنشین یا آنجا برو" ـ همانجا ص ۹۴ ـ بدین ترتیب مردم آزادند اینجا بنشینند و آنجا بروند فقط بشرط اینکه به مقررات شرعی یعنی مقرراتی که خلفا اطاعت از آنها را واجب شمرده اند ، گردن نهند . عجب آزادی کم نظیری ! مردم حق شرکت در قانونگزاری را به حکم شرع نبایستی داشته باشند ، از شرکت در تنظیم قوانین قضائی و نظارت بر اجرای آن بایستی محروم گردند زیرا اینها نیز در انحصار خلفا می باشد و حق دخالت در اداره و نظارت امور اجرائی کشوری را ندارند زیرا "همهٔ امور و کارهای مسلمین به آنان (منظور فقهاست) واگذار شده است" ولی آزادند که از این حکمروائی و خود کامگی مشتی باصطلاح فقیه تبعیت کامل کنند تا حق زندگی داشته باشند یا در صورت اعتراض و مخالفت و مقاومت به جرم کافر و ضد انقلاب اسلامی محکوم به مرگ بنا بر حکم جلادانی بمانند خلخالی می باشند . عجب عدالت و آزادی کم مانندی ! که واقعاً قادر شده گوی سبقت را از عدالت و آزادی آریامهری ! برباید . در سلطنت محمد رضا شاهی نیز هر کس که در برابر دیکتاتوری او سر تعظیم فرود می آورد و سخن به ثنا و احسن گوئی از آن خود کامهٔ خود فروخته می گشود آزاد بود هرجا میخواست بنشیند ، هرجا میخواست برود و در یک کلام هرچه میخواست بر علیه منافع اکثریت انجام دهد . خلیفه گری فقها نیز با همان اصل و روش اعمال میشود و تنها تفاوتش در این است که خلیفه جای سلطان را اشغال کرده است .

"خبرگان" منتصب فقها با حرکت از این قانونمندی خلیفه گری به تصویب قانون اساسی ایران پرداخته اند در این قانون به جای سلطان ، خلیفه یا فقیه همه کاره شده است و به جای شورای سلطنت ، شورای نگهبان و شورای رهبری معین شده اند . آنچه که کاملاً بر ضرورتش خط بطلان کشیده شده و در نتیجه حتی از قانون اساسی قبلی نیز عقب تر رفته ، حق حاکمیت ملی می باشد . حق حاکمیت ملی یعنی حق تعیین سرنوشت و با توضیح بیشتر یعنی حق مردم در انتخاب نمایندهٔ تام الاختیار برای قانونگزاری ، حق نظارت بر اعمال نمایندگان و کنترل مستقیم آنها ، حق نظارت و کنترل امور قضائی و اجرائی ، حق حساب خواهی از نمایندگان و مسئولین دولتی در تمام سطوح ، حق انتقاد از نمایندگان و مسئولین و حتی عزل آنها و ..... این حق اولیه و اساسی مردم که بیانگر اجرای دمکراسی است بکلی و در تمام وجوه آن از تمام مردم ما سلب گردیده است . اگر به وقایع چند ماه پیش بنگریم خواهیم دید که خرده بورژوازی راست و مرفه مخالفت خود را با دمکراسی بکرات از زبان روحانیت اعلام داشت . زمانیکه فقها فریاد می زدند "ما دمکراسی نمیخواهیم ، ما اسلام میخواهیم ، جمهوری دمکراتیک یا جمهوری دمکراتیک اسلامی نمیخواهیم ، بلکه فقط جمهوری اسلامی میخواهیم" تنها همین نکته را میخواستند بازگو کنند که با دمکراسی بهر شکل آن که باشد خصومت دارند . از همین جهت نیز قانون اساسی آنها مبری از هرگونه روح دمکراتیک تنظیم میشود . اصول پنجم و صد و هفتم قانون اساسی فقها "ولایت امر و امامت امت" را بر عهدهٔ فقیه مورد قبول تمام مدعیان این منصب میگذارد که در صورت عدم یافتن چنین فردی "۳ یا ۵ مرجع واحد شرایط" چنین منصبی را بصورت مشترک احراز خواهند کرد . در انتخاب این خلیفه به جای سلطان و یا شورای خلیفه گری به جای شورای سلطنت ، مردم هیچ حقی ندارند . "خبرگانی" به مانند "خبرگان" همین مجلس به اتمام رسیده که باز هم حتماً بایستی با اکثریت قریب به اتفاق عمامه بسرها باشد بعنوان نمایندگان مردم منصوب میشوند تا برای تودهٔ زحمتکش میلیونی که هیچ نماینده ای در آن مضحکهٔ اقلیت روحانیت اشرافی و انحصارگر ندارد ، خلیفه یا شورای خلیفه گری سرهم بندی کنند .

این خلیفه یا شورای خلیفه گری چه وظایفی را بر عهده دارد؟ در یک کلام همه چیز . یعنی بقول خمینی "بایستی رئیس و حاکم باشد" . در اصل ۵۷ در این باره میخوانیم "قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوهٔ مقننه ، قوهٔ مجریه و قوهٔ قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت است . بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند" . این ریاست و حکمرانی خلیفه از دو طریق مستقیم و غیرمستقیم اعمال میشود . بصورت مستقیم از طریق دستورات و اوامر خلیفه و بصورت غیرمستقیم از طریق شورای نگهبان منتصب و زیر نظر خلیفه . در مورد اول در اصل صد و دهم آمده است :

"شرائط و صفات رهبری یا اعضای شورای رهبری :

۱ ـ صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت .

۲ ـ بینش سیاسی و اجتماعی و شجاعت و قدرت و مدیریت کافی برای رهبری .

اصل صد و دهم :

وظائف و اختیارات رهبر :

۱ ـ تعیین فقهای شورای نگهبان .

۲ ـ نصب عالیترین مقام قضائی کشور .

۳ ـ فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر :

الف ـ نصب و عزل رئیس ستاد مشترک .

ب ـ نصب و عزل فرماندهٔ کل سپاه و پاسداران انقلاب اسلامی .

ج ـ تشکیل شوراهای عالی دفاع ملی ، مرکب از هفت نفر از اعضاء زیر :

ـ رئیس جمهور

ـ نخست وزیر

ـ وزیر دفاع

ـ رئس ستاد مشترک

ـ فرماندهٔ کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

ـ دو مشاور به تعیین رهبر .

د ـ تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به پیشنهاد شورایعالی دفاع .

هـ ـ اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورایعالی دفاع .

۴ ـ امضاء حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم . صلاحیت داوطلبان ریاست جمهور از جهت دارا بودن شرائطی که در این قانون میاید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دورهٔ اول به تأیید رهبری برسد .

۵ ـ عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور ، پس از حکم دیوانعالی کشور به تخلف وی از وظائف قانونی یا رأی مجلس شورای ملی به عدم کفایت سیاسی او .

۶ ـ عفو یا تخلف مجازات محکومین ، در حدود موازین اسلامی ، پس از پیشنهاد دیوانعالی کشور .

ما با این قانون اساسی مخالفیم زیرا ولایت فقیه نفی حاکمیت خلق است

بدین ترتیب این خلیفه و یا شورای خلیفه گری در عمل همه کاره است و مردم هیچ کاره . شورای نگهبان که از آن در طرح قانون اساسی بسیار سخن بمیان آمده چه صیغه ای است؟ این شورا بمنظور کنترل مصوبات و فعالیتهای مجلس شورای ملی که میبایست قاعدتاً از نمایندگان تام الاختیار مردم تشکیل گردد ، بوجود می آید تا در زیر نظر مستقیم خلیفه نگذارد نمایندگان مردم (اگر در چنین سیستمی احیاناً بتوانند به مجلس ره یابند) دست از پا خطا کنند!!! و ماده ای بگذرانند که به دایرهٔ نامحدود خود کامگی خلیفه خدشه ای وارد سازد . در اصل نود و یکم در اینمورد می خوانیم : "بمنظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی با آنها ، شورائی بنام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل میشود : ۱ ـ شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز . انتخاب این عده با رهبر یا شورای رهبری است . ۲ ـ شش نفر حقوقدان در رشته های مختلف حقوقی ، از میان حقوقدانان مسلمانی که بوسیلهٔ شورای عالی قضائی (یعنی همان شورائی که مطابق با اصل صد و دهم میبایست منتصب

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر
www.peykar.org

خلیفه وقت باشد) به مجلس شورای ملی معرفی میشوند و با رأی مجلس انتخاب میگردند . " اصل نود و چهارم و نود ششم وظیفهٔ بررسی تمامی مصوبات مجلس را به این شورا میدهد که در صورت عدم تصویب از جانب این مرجع قلابی ، از درجهٔ اعتبار ساقط هستند و بنابر اصل نود و هشتم "تفسیر قانون اساسی بعهدهٔ شورای نگهبان است ."

بدین ترتیب میبینیم که مدعیان خلیفه گری برای خلقهای ستم دیدهٔ میهن ما چه آشی پخته اند . این قانون را باید بحق مرتجعانه ترین قانون در تاریخ ایران و در جهان کنونی نامید . زیرا تمامی حقوق اولیهٔ خلق را در تعیین سرنوشت خود از او میگیرد و حتی نمایندگان مجلس شورای ملی را بصورت عروسکان خیمه شب بازی در میآورد که هیچ یك از مصوبات آنها تا نرسیدن به توشیح خلیفه وقت (بجای توشیح ملوکانه) ضمانت اجرائی ندارد . بگذریم از اینکه این خلیفه یا اعضاء شورای خلیفه گری حتماً نبایستی ایرانی باشند و بعنوان نمونه میتوانند از اتباع کشورهای دیگر باشند.

مردم میهن ما دهها سال مبارزهٔ قهرمانانه را بر ضد استبداد به پیش بردند و هنوز چیزی از بر افتادن غول استبداد سلطنتی نمیگذرد که قدرتمندان و انحصار طلبان حکومتی میخواهند استبداد و خود کامگی قشر ناچیز غیر مولد وطفیلی وار دیگری را بر میهن ، حاکم گردانند ، استبدادی که در عین حمایت از منافع طبقات و اقشار استثمارگر ، ستمکار و طفیلی ، بمراتب خشنتر و عقبگرا تر از استبداد پیشین است .

قدرتمندان حکومتی میتوانند امروزه با استفاده از قدرت سیاسی خود ، اعمال زور و سرکوب و تحمیق و فریب مردم ، قانون اساسی مصوب مجلس "خبرگان" شانرا به تأیید اکثریتی که فریب نیرنگهای آنها را خورده اند برسانند . ولی این را تاریخ بارها به اثبات رسانیده است که آنچه با منافع زحمتکشان و پیشرفت و ترقی جامعهٔ بشری تطابق نداشته باشد ، هرچند که از طریق تحمیق و فریب توده ها تأییدیه آنها را نیز موقتاً گرفته باشد ، پایدار نیست و دیر یا زود بدنبال آگاهی توده های فریبخورده و خیزش آنها به زباله دان تاریخ افکنده خواهد شد .

قانون اساسی خلیفه گری را نیز از این حکم تاریخ گریزی نخواهد بود .

قانون اساسی و تساوی حقوق زن و مرد

مسئلهٔ تساوی حقوق زن و مرد یکی از مهمترین مسائل اجتماعی است. اصولاً در هر جامعه ای که بنای آن بر پایهٔ استثمار باشد، تساوی حقوق زن و مرد تحقق پذیر نیست و یا بعبارت دیگر عدم تساوی حقوق زن و مرد در نظام استثماری ریشه دارد و هرکس که بخواهد علیه نظام جابرانهٔ استثماری مبارزه کند الزاماً باید علیه ستم مرد بر زن بجنگد . زنان نیمی از جامعه را تشکیل داده و نیم دیگر را در دامان خود پرورش میدهند . بدون بسیج یك چنین نیروی وسیعی از اردوی زحمتکشان ، هیچ جنبش توده ای وجود ندارد و بدون آن هیچگونه امکان پیروزی بر امپریالیسم و ستمگران نیست . اصولاً مسئلهٔ رهائی زن از قید اسارتهای اجتماعی در جامعهٔ سرمایه داری یك امر حقوقی نبوده بلکه بخشی از مبارزهٔ همه جانبهٔ پرولتاریا در راه آزادی بشریت است. مسئلهٔ آزادی زن بمثابهٔ بخشی از نیروهای تولیدی فعال در عصر کنونی اصولاً مربوط میشود به رهائی نیروهای مولده از قید مناسبات جابرانه و مزدوری سرمایه داری . لذا مسئلهٔ رهائی زن یك امر حقوقی نبوده و هر گونه طرح مسئله از دید صرفاً حقوقی یا ریاکارانه است و یا ساده لوحانه. از دید بورژوازی قابلیت شخصی انسان همان ارزش مبادله است . بورژوازی که بر تولید کالائی تکیه دارد همه چیز را در این جهان بعنوان کالا که قابل مبادله است میبیند . بورژوازی زن خود را بعنوان ابزار تولید میشمرد . وقتی کمونیستها میگویند ابزار تولید باید اشتراکی گردد ، فریاد بر میدارند که کمونیستها میخواهند اشتراك زن بوجود آورند . در صورتی که از دید کمونیستها زن قبل از هر چیز یك انسان فعال است و نه ابزار تولید . اتفاقا سرمایه داری با بی خانه مان کردن اکثریت جامعه یعنی با تمرکز سرمایه در دست خود و انباشت فقر و مسکنت در قطب مقابل آن ، مردم بی چیز و بی خانمان را از فرط گرسنگی بسوی فساد و فحشاء سوق میدهد ، و از سوی دیگر برای لهو و لعب خود که در نتیجهٔ تمرکز ثروت تمام وسائل رفاه را در دست خود قبضه کرده است، بگسترش فساد ، فحشاء و عیاشی و تن آسائی دست میزند. لذا تنها در پرتو شناخت نقش زن بعنوان نیروی تولیدی فعال در ساختن جامعه و تکامل آنست که میتوان زن را بمقام واقعی خود بر گردانید .

حال ببینیم که قانون اساسی مجلس خبرگان در بارهٔ نقش زن در جامعه چه میگوید :

" دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی رعایت نماید . "عجبا قانون اساسی باید حقوق زن را تعریف و تعیین کند و خود مرجعی برای قوانین و ضوابط حقوقی دیگر باشد ، اما خبرگان تیز هوش برای اینکه دست خود را رو نکنند ما را بجای دیگری یعنی "موازین اسلامی "حواله میدهند . تا اینکه هم مواضع ارتجاعی خود را روپوشی کنند و هم اینکه در این مورد حرفی زده باشند .

حال به بینیم موازین اسلامی در مورد حقوق زن چه میگوید . در نهج البلاغه چنین میخوانیم :

"ای مردم ، زنها از ایمان و ارث و خِرَد کم بهره هستند اما نقصان ایمانشان بجهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض ، و جهت نقصان خِرَدشان آنست که (در اسلام) گواهی دو زن بجای گواهی یك مرد است ، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان میباشد ، پس از زنهای بد پرهیز کنید و از خوبانشان بر حذر باشید و در گفتار کردار پسندیده آنست که اگر آن معروف ، یکی از واجبات باشد ، شما آن را بعنوان معروف بودنش بجای آورید ، و بنمایانید که اینان ، به آن جهت اطاعت و پیروی از آنها نیست ، و اگر یکی از مستحبات باشد بجای نیاورید ، زیرا بجا نیاوردن مستحب بعنوان پیروی نکردن از آنها مستحب است . خلاصه در هیچ امری بگفتار و خواهشهای آنان اعتناء ننمائید ، تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند . (و شما را به انجام آن وادار ننمایند) "

نقل از : نهج البلاغه ترجمه و شرح فیض الاسلام خطبهٔ ۷۹
صفحهٔ ۱۷۰ و ۱۷۱

ما با این قانون اساسی مخالفیم زیرا تساوی حقوق زن و مرد را برسمیت نمیشناسد

می بینیم که طبق موازین اسلامی زن دارای فهم و درك ناقص است و حتی اگر حرف درست هم بزند نباید بحرفهای او گوش فرا داد . ممکن است بگویند این گفته ها مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است و موازین اسلامی در تطابق با شرائط امروزی چیز دیگری است . پس بگفتار فقیه زمان امام خمینی مراجعه کنیم : " زنی که عقد دائمی شده ، نباید بدون اجازهٔ شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او میخواهد ، تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در اینها از شوهر اطاعت کند ، تهیهٔ غذا و لباس و منزل او و لوازم دیگری که در کتب ذکر شده بر شوهر وارد است و اگر تهیه نکند چه توانائی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است ".

مسئلهٔ ۲۴۱۲ صفحهٔ ۳۸۶ توضیح الوسائل

پس زن از نظر موازین اسلامی و بفتوای فقیه زمان تنها موجودی است بی اراده که میتواند و باید وسیلهٔ لهو و لعب مرد قرار گیرد و در ازاء آن غذا و لباس و منزل او تأمین میشود . متأسفانه باید بگوئیم که موازین اسلامی به فحشاء قانونیت میدهد . امام خمینی میگوید : " زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی همخوابی ندارد عقد او صحیح است و برای اینکه نمیدانسته حقی به شوهر پیدا نمیکند " مسئلهٔ ۲۴۲۶ صفحهٔ ۳۸۷ توضیح المسائل

بنابر این صیغه یعنی در اختیار گرفتن زن در ازاء پول و پرداخت مخارج . اگر از دو آیهٔ اول صیغه بگذریم با فاحشه هیچ تفاوتی ندارد ، زیرا به فاحشه هم مقداری پول بعنوان قیمت همخوابگی میپردازند .

گفتیم که ارزش زن در موازین اسلامی چیزی جز وسیلهٔ رفع شهوت نیست . امام خمینی میگوید : " اگر با زن نا محرمی ، بگمان اینکه عیال خود اوست نزدیکی کند ، چه زن بداند که او شوهرش نیست و یا گمان کند که شوهرش میباشد ، باید عده نگهدارد . "

مسئلهٔ ۲۵۳۶ صفحهٔ ۴۰۵ توضیح المسائل

اخر این چه طرز تفکری است که مردی با زنی هم خوابه شود و نفهمد که زنش است یا شخص دیگری آیا یك چنین مردی چیز دیگری غیر از رفع شهوت شخصی در مغز دارد؟ . عجبا که علیرغم تمام این مسائل شرم آور هنوز بما کمونیستها اتهام میزنند که گویا کمونیسم عفت زن را از بین میبرد و فحشاء را رواج میدهد!! بطور خلاصه بگوئیم قانون اساسی حقوق زن را منوط به موازین اسلامی مینماید و طبق موازین اسلامی زنان دارای فهم ناقص میباشند ، زنان باید برده وار از شوهر خود اطاعت کنند ، زنان وسیلهٔ لهو و لعب هستند ، زنان حق قضاوت ندارند ، زنان حق طلاق ندارند ، در قوانین مربوط به ارث نصف مرد سهم میبرند . طبق موازین اسلامی شهادت دو زن برابر شهادت یك مرد است ، طبق موازین اسلامی مرد حق امر و نهی و حتی تنبیه بدنی زن را دارد و مرد حق داشتن چهار زن عقدی را دارد ، طبق موازین اسلامی صیغه که چیزی جز قانونی کردن فحشاء نیست مجاز است . بطور کلی طبق موازین اسلامی زن موجود بلااراده ای است زیر دست مرد و تمام فرمولبندیهای مندرجه در قانون اساسی بر این نابرابری زن و مرد صحه میگذارد .

بدون شرکت
آگاهانهٔ
زنان هیچ جنبشی
به پیروزی نمی رسد

بپیش در جهت ایجاد حزب کمونیست

www.peykar.org

قانون اساسی و مناسبات اقتصادی

قانون اساسی "خبرگان" استثمار را مقدس، ابدی و آسمانی دانسته و آنرا بهر شیوه ای که باشد چه برده داری، چه فئودالی و چه سرمایه داری، قانونی می سازد. اصولی که در زمینهٔ اقتصاد در قانون اساسی آورده اند وظیفه ای جز خدمت به طبقات و اقشار استثمارگر و ستمکار ندارد. در برخی از بندهای این زمینه و یا در جملاتی از آن اشاراتی دروغین به "ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد"، "تأمین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش"، "جلوگیری از بهره کشی از کار دیگری" و انواعهم به چشم میخورد ولیکن این جملات تنها به منظور فریبکاری بکار رفته است زیرا اساس اقتصاد جمهوری اسلامی در فصل چهارم مصوبهٔ "خبرگان" بر مبنای استثمار انسان از انسان بنا گردیده است و در نتیجه هیچ ضامن اجرائی برای تحقق آن قولها وجود ندارد.

در اصل چهل و چهارم میخوانیم: "نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایهٔ سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است". مالکیت دولتی و تعاونی تنها با ادعای "مالکیت عمومی و در اختیار دولت" یا "بر طبق ضوابط اسلامی" (همان اصل) عاری از مضمون استثمارگرایانه نمیشود. مگر شرکت نفت یا دخانیات سالهای سال نیست که باصطلاح در مالکیت عمومی در اختیار دولت هستند؟ ولی آیا بهره کشی از کارگران در آنها قطع گردیده و استثمار از بین رفته است؟ تصور نمی کنیم که حتی احمقی نیز چنین ادعائی بکند. بنابراین بصرف دولتی و یا تعاونی خواندن فلان شرکت و مؤسسه، هیچ انسان آگاه و عاقلی نمیتواند از بین رفتن استثمار را از آنها درک کند. زیرا مهم این است که یکم رفاه کامل برای کارگران آن بخشها تأمین گردد (در تمام زمینه های اقتصادی، ایمنی، بهداشتی، اجتماعی و .....)، دوم اینکه مؤسسه با وظیفهٔ خدمت به پیشرفت جامعه، حتی اگر ضرر نیز داشته باشد، فعالیت کند نه بر مبنای سود بری و سوم اینکه مازاد درآمد آن (در صورت وجود) در خدمت رفاه و پیشرفت جامعه و بخصوص کارگران و دهقانان بکار گرفته شود و این سه ممکن نیست مگر اینکه تولید و توزیع و ادارهٔ کامل مؤسسه زیر نظر شوراهای واقعی کارگران انجام پذیرد. اما آیا به صرف اینکه شرکت نفت و یا دخانیات زیر نظر و ارادهٔ باند محمد رضا شاهی به دخانیات و یا شرکت نفت اسلامی تبدیل شود و با تمام مناسبات تولیدی سابق در زیر نظر و ارادهٔ باند بهشتی یا باند مشابهی قرار گیرد، استثمار از بین رفته است؟ بهیچوجه. بنابراین مناسبات حاکم بر مؤسسات این دو نوع مالکیت (دولتی و تعاونی) همان مناسبات سرمایه داری سابق باقی خواهد ماند و کارگران کماکان استثمار خواهند شد. شکل دیگر از مالکیت ذکر شده در قانون اساسی، مالکیت خصوصی است که "شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات میشود که مکمل فعالیتهای اقتصادی دولتی و تعاونی است" (همان اصل). این نوع مالکیت نیز که بر اساس استثمار انسان از انسان بنا نهاده شده است و مطابق با همان اصل میتواند نامحدود و در تمامی زمینه های ممکن باشد، از یکسو صریحاً ابدی و قانونی جلوه گر گردیده و از دیگر سو اجازهٔ حتی استثمار به شیوه های فئودالی و برده داری را میدهد. شاید در برخورد ظاهری به این مطلب گفته شود که چگونه ممکن است کسی که خواهان حفظ مناسبات سرمایه داری است بتواند در همانحال در پی ادامهٔ شیوهٔ استثماری برده داری و فئودالی باشد و جایگزینی آنها بوسیله سرمایه داری را طلب نکند. با اینکه هر سه شیوهٔ فوق شیوه های استثمارگرایانه و مردود هستند و در خلاف منافع زحمتکشان می باشند و یک انقلابی و مدافع منافع زحمتکشان نمیتواند در پی استقرار و حاکمیت یکی از این سه شیوه باشد ولیکن بایستی توجه نمود که عناصر تصویب کنندهٔ اصول قانون اساسی در چه مناسبات طبقاتی قرار گرفته و از چه مکتب سیاسی پیروی می کنند. اکثریت قریب باتفاق کسانیکه این اصول را تصویب کرده اند اولاً شخصاً در هیچ نوع تولیدی شرکت ندارند و از طریق تصاحب دسترنج زحمتکشان که یا بوسیلهٔ خمس و انواعهم از استثمارگران دریافت می کنند (چه سرمایه دار باشد، چه فئودال و چه برده دار) و یا از درآمد حاصله از موقوفات و انواعهم بدانها جیره میرسد، بصورت طفیلی گری زندگی می کنند و ثانیاً اساساً بعلت دور بودن از شرکت در تولید و عدم درک از پیشرفت جامعه، در همان چهارچوب فکری که برخاسته از مناسبات چهارده قرن پیش است باقی مانده اند. در نتیجه می بینیم اتفاقی نیست که آنها هر نوع مالکیت و هر نوع استثماری را مقدس و قانونی میشمارند. همین مطلب را نیز در اصول مربوط به اقتصاد در قانون اساسی خود گنجانیده اند. برای روشن تر شدن مسئله بنظریات رهبران اصلی تدوین کنندگان این قانون رجوع کنیم. آیت الله خمینی در "توضیح المسائل" در موارد متعدد و از جمله در مسئلهٔ ۲۰۹۰ بر برده داری صحه گذارده و در باب خرید و فروش بنده می نویسد: "اگر بنده ای را که فرار کرده، با چیزی که می تواند تحویل دهد مثلاً با یک فرش بفروشد، اگرچه آن بنده پیدا نشود، معامله صحیح است". آیت الله خمینی در همین کتاب شیوهٔ استثماری فئودالی را نیز تأئید نموده و از جمله مینویسد: "اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل بدست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، میتواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آنرا به او بدهد". بدین ترتیب می بینیم که هم استثمار برده داری مجاز شمرده میشود و هم استثمار فئودالی از طریق مزارعه و آنهم حتی تا بدان حد که اگر به خانه خرابی و بدبختی تام و کمال و ضرر دهقان بیانجامد. آیت الله مرعشی نجفی نیز بر ضرورت استثمار صحه میگذارد. او معتقد است که "مالکیت مشروع در اسلام حدودی ندارد" و "در اسلام اجیر شدن و کار کردن برای دیگری با اخذ اجرت جایز است مانند مزارعه و مساقات و مضاربه" (کیهان ۱ مرداد ۱۳۵۸) البته ایشان معتقدند که این نوع استثمار، حتی فئودالی را "استثمار نمیگویند" (همانجا). معلوم نیست اگر بنده داشتن، مزارعه، مساقات و مضاربه و اجیر گرفتن استثمار نیست پس استثمار از نظر ایشان چیست؟

قانون اساسی مجلس "خبرگان" نه تنها استثمار نمودن بی حد و حصر زحمتکشان را با انواع شیوه های استثماری، قانونی، مقدس و اسلامی و لازم الاجرا دانسته بلکه حتی اجازهٔ اعتراض به این استثمارگری و ستمگری سرمایه داران و مالکین ارضی را از کارگران و دهقانان سلب نموده است. در سراسر این قانون نه تنها سخنی در رابطه با قانونی بودن اعتصاب و اعتراض زحمتکشان نیامده بلکه برخلاف این حق مسلم زحمتکشان و در دفاع از استثمارگران آورده اند: "هر کس مالک حاصل کسب و کار مشروع خویش است و هیچکس نمیتواند بعنوان مالکیت نسبت به کسب و کار خود امکان کسب و کار را از دیگری سلب کند" (اصل چهل و ششم). این اصلی که "خبرگان" خیمه شب بازی مجلس گذائی تلاش نموده اند در پردهٔ ای از ابهام و ناروشنی به توده های فریب خورده حقنه کنند به زبان سادهٔ بشری بدین معنا است که کارگران و دهقانان تحت عنوان مالکیت به کار خود اجازهٔ دست کشیدن از کار، اعتصاب و اعتراض ندارند زیرا بقول و بنابر عقیدهٔ این "خبرگان"، "امکان کسب و کار را از دیگری" یعنی از سرمایه داران و مالکین ارضی زالوصفت سلب خواهد کرد. بیشرمانه تر از این نمیتوان به تصویب قوانین ضد خلقی و بنفع مرتجعین دست زد. از آنچنان مجلسی نیز جز این چنین مصوباتی انتظار دیگری نمی بایست و نمیتوان داشت. انحصارطلبان و قدرتمندان مرتجع میدانند که با استفاده از زور و فشار و ناآگاهی و فریب توده ها قادرند در مقطع کنونی هر قانون مرتجعانه ای از همین دست را به تأئید اکثریت توده ها برسانند و از این رو هر قید و بندی که بفکرشان رسیده میخواهند از این طریق به پای تودهٔ زحمتکشان ببندند و فردا نیز مدعی شوند که خود بر آن رأی داده اید و بایستی از آن اطاعت کنید. اما آنها کور خوانده اند و غافل از اینند که فردای نه چندان دور که توده های خلق آگاه کردند، مسلماً نیز آگاه خواهند کرد زیرا این قوانین نه در برگیرندهٔ منافع توده ها و نه متناسب با شرایط زمان و نیازهای پیشرفت جامعه است، وقعی به این قوانین و این امضاء گرفتنها نخواهند گذاشت و این قوانین را با تدوین کنندگان و حافظین آن به زباله دان تاریخ خواهند افکند و به جای آن قوانین انقلابی پرولتاریا را حاکم گردانیده و اجرا خواهند نمود.

●●

ما با این قانون اساسی مخالفیم زیرا استثمار زحمتکشان را برسمیت میشناسد

تنها معیار قضاوت عمل است

روزنامهٔ هرالد تریبون ۱۰ و ۱۱ نوامبر چنین نوشت:

"و خمینی به دولت آمریکا بی مهری میکند و فراموش کرده است که این دولت امریکا بود که او را در برابر قیام اقلیتهای ملی کمک کرد و در عرض کمتر از یکهفته ۸ هواپیمای مملو از وسائل یدکی بخصوص وسایل یدکی هلی کوپترهای "کبری" که در کردستان برای سرکوب مورد استفاده قرار گرفت به این کشور حمل کرد. این روزنامه پیشنهاد کرده است به تلافی اشغال سفارت امریکا ارسال جنگ افزارهای امریکائی که تا کنون ادامه داشته قطع شود."

روزنامهٔ هرالد تریبون که یک روزنامهٔ امپریالیستی است اینک در چهارچوب حاد شدن برخی تضادها پرده از رسوائیهای دولت جمهوری اسلامی بر میدارد.

آیا باز هم قدرتمندان اشراف منش جدید میخواهند حاشا کنند که خود آنها کسانی هستند که برای سرکوب خلق کرد دست بدامان امپریالیسم امریکا، این دشمن اصلی خلقهای ایران زدند و از آنها یاری طلبیدند؟ اگر واقعاً این بقدرت رسیدگان جدید ضد امپریالیست واقعی هستند، چگونه میتوانند از امپریالیستها کمک بگیرند و در عین حال مدعی مبارزه علیه آنها باشند. پس شما ای حاکمان جدید بیهوده نکوشید، که انقلابیون اصیل و کمونیستهای واقعی را وابسته به امپریالیستها وانمود سازند.

●

قانون اساسی فاقد محتوای ضد امپریالیستی است

پیش بسوی وحدت مارکسیست ـ لنینیستها

www.peykar.org

"تاکتیک" مدنی:

استفاده از یادوهای ساواک

پس از روشدن یک یک مسائلی که حاکی از نفوذ عناصر ساواک در دستگاههای دولتی بود، پس از بوق و کرنای تبلیغاتی ای که دولتمندان حاکم در مورد "پاکسازی" براه انداختند، اینک با حمایت مدنی از جاسوسان ساواکی روبرو می شویم.

حرکات ضد انقلابی مدنی، در جهت کشتار خلق عرب خوزستان و دستگیری انقلابیون و پشتیبانی وی از مرتجعان، بطور مداوم از طرف نیروهای اصیل انقلابی افشاء شده است.

وی ضمن مصاحبه ای با خبرنگار روزنامهٔ اطلاعات در مورد اینکه عده ای ساواکی دور او را گرفته اند چنین میگویند: "... پرونده فرد فرد کسانی را که با من کار می کنند ... بررسی و بازجوئی کنند، جز چند نفری که بوسیلهٔ همان سازمانهای جاسوسی خاص به من تحمیل شده اند، باقیمانده را من ضمانت میکنم و آن ساواکیها هم از ایادی همان سازمانهای خاص هستند که از طرف آن سازمانهای معلوم الحال به من تحمیل شده اند". این سخنان آشکارا مبین این است که واقعاً آقای مدنی "افتخار" همکاری با عده ای ساواکی را دارا می باشد! این مطلب که آنها از طرف سازمانهای جاسوسی خاص بوی "تحمیل" شده اند اولاً در رفتن از مسئلهٔ اصلی یعنی همکاری با عناصر ساواکی بوده و ثانیاً نمایانگر "اختلافاتی" است که امروزه آقای مدنی با برخی از انتصاب کنندگانش پیدا نموده است. این کدام سازمانهای جاسوسی خاص است که یک روز نتیجهٔ اعمالش سر از وزارت بازرگانی در می آورد، روز دیگر از استانداری خوزستان و روز دیگر از ... آیا چنین نتایجی ناشی از نفوذ ساواک در همهٔ شئون مملکتی نمیباشد؟ بدیدهٔ ما چرا. و این سازمان جاسوسی بنظر ما چیزی جز قدرت یابی دوبارهٔ ساواک اما بشکل "ساواما"ی امروزی، اجرای برنامه های سیاو تأئید آن از طرف دست اندرکاران حکومتی از جمله آقای مدنی، نمیباشد. حال اینکه چرا مدنی از نام بردن مستقیم این سازمان خودداری می کند و دعواهای خانوادگی وی با دیگر قدرتمندان ناشی از چه عواملی است مسائلی است که فعلاً به آن نمی پردازیم. مدنی در مورد "شیخ مهنا مزرعه ای" و "اتهام" ساواکی بودن وی میگوید "او کاره ای نبوده است او پادوست"، "خیلی کسان ممکن است ساواک تا دیروز بزور از آنها امضاء یا مدرکی گرفته باشد سخنان مدنی نیز بخوبی آشکار می گردد. وی میگوید: "چرا ما فرصت ندهیم که مردم راه برگشت داشته باشند اگر آدمی میخواهد خدمت کند و بسوی ما برگشته است چرا فرصت خدمت را از او بگیریم". حال باید از مدنی پرسید این شخص چرا قبلاً در "سوی ما" نبوده است و امروز برگشته است و اینکه آن سوی دیگر کجاست؟ مردم خود میدانند که دو سو بیشتر نیست یا طرف خلق یا ضد خلق و اینگونه بازگشتها نیز جز فریبکاری و توطئه چیز دیگری نیست. اکنون ببینیم این "فرصت خدمت" که از طرف آقای مدنی به عوامل ساواک داده میشود چگونه است؟ آقای مدنی در چه مواردی از همکاری مستقیم وی برخوردار بوده است؟ مدنی میگوید: "من برای خلع سلاح و تأمین آرامش و امنیت منطقه از هر وسیله ای استفاده می کنم این ها یک "تاکتیک" است، من با "تاکتیک" دارم خوزستان را اداره می کنم، یک نظامی که در صحنهٔ نبرد است هزار تاکتیک بکار می برد، خوزستان صحنهٔ نبرد بود و تازه این آدم مأمور حقوق بگیر ما نبود او مأمور خلع سلاح نبود بلکه مردم محل و عشایر وابسته به خود را تشویق میکرد که خودشان پذیرای خلع سلاح شوند". عجیب است!! شیخ مهنا مزرعه ای در سرکوب خلق ستمدیدهٔ عرب و مبارزین خوزستان با مرتجعانی چون مدنی همکاری میکرد و هیچ حقوقی، با در نظر گرفتن سابقهٔ ساواکی بودن وی، دریافت نمیداشت؟!! چه کسی این را باور خواهد داشت؟ آیا خلع سلاح مردم به گفتهٔ مدنی تشویق به پذیرفتن خلع سلاح، بهمین سادگی و بدون جیره و مواجب صورت میگرفت؟ مسلماً نه. آیا در صحنهٔ نبرد خوزستان جهت "تأمین آرامش و امنیت منطقه" (بخوان سرکوبی مردم دلاور خوزستان) راهی جز استفاده از "پادوهای" ساواک که مدنی با وقاحت تمام آنرا توجیه مینماید، وجود داشت؟ برای شخصی چون مدنی خیر. وی سالوسانه میگوید این عمل یعنی بکار گرفتن افراد ساواک در خلع سلاح مردم و سرکوب مبارزاتشان، یک "تاکتیک" است این چگونه "تاکتیکی" است که مرز بین خلق و ضد خلق را در هم میشکند و مزدوران ساواکی را "بسوی ما" راه می دهد. آیا اگر آقای مدنی باصطلاح ریگی به کفش نداشت چنین "تاکتیکی" را بکار می بست؟ مدنی برای تثبیت قدرت خود از هر وسیله ای استفاده می کند و حتی به "بخدمت" گرفتن عوامل ساواک تن میدهد و به توجیه همکاری با ساواک نیز می پردازد. آقای مدنی شما برای خلق ما شناخته شده هستید و در واقع "سوی شما" با "سوی" عنصری چون شیخ مهنا مزرعه ای یکی است. به عبث نکوشید که با مخدوش کردن سوی خودتان و سوی خلق، خود را در درون خلق جا بزنید و ساواکیها را هم بدنبال بیاورید. در درون خلق جائی برای افرادی چون شماها نیست و این "تاکتیک" ارزانی خودتان باد.

مبارزات دانشجویان اصفهان

گزارشی از مبارزات دانشجویان در شهر اصفهان

"حدود دو ماه است (مهر - آبان) که هزینهٔ دانشجویان را که ماهیانه ۳۰۰ تومان بوده است، نپرداخته اند. اکثر دانشجویان که تنها مستمری آنها همین مقدار ناچیز پول دانشگاه است و با آن هم اجارهٔ خانه و هم خرج خوراک خود را می پردازند در تنگنا قرار گرفته اند. حتی بعضی از آنها به علت نپرداختن اجارهٔ خانه، صاحبخانه وسایل زندگی آنها را به خیابان ریخته است. اکثر دانشجویان در این مدت قرضهای فراوانی به بار آورده اند. دانشجویان بارها به مسئولین مربوطه مراجعه کردند ولیکن آنها همیشه به آینده حواله داده می شدند و یا آنکه اگر جوابی هم می شنیدند این بود که با دادن وام تحصیلی مخالفت شده است.

دانشجویان برای رسیدن به خواسته های خود در تاریخ ۵۸/۸/۸ نمایندگانی از میان خود انتخاب کردند و با مسئولین خواسته های خود را در میان گذاشتند ولیکن از آن نتیجه ای حاصل نشد.

بالاخره دانشجویان مجبور شدند که در تاریخ ۵۸/۸/۲۶ اعلام یک تحصن چند روزه برای رسیدن به خواسته هایشان بنمایند. روز اول تحصن از رئیس دانشگاه "توسلی" خواسته شد که در جمع متحصنین حاضر شده و جواب قانع کننده ای به آنها بدهد. اما وی در جمع متحصنین حاضر نشد.

در فردای تحصن قطع نامه ای به این شرح خوانده شد:

۱ - به کلیهٔ دانشجویان دانشگاه اصفهان باید کمک هزینهٔ تحصیلی و وام مسکن پرداخت شود.

۲ - الغاء شرایط معدل و هرگونه شرایط غیرعادلانه و ضد انقلابی دیگر در مورد دریافت کمک هزینهٔ تحصیلی و وام مسکن.

۳ - تا تاریخ ۳۰ آبان ۵۸ نتیجهٔ این خواستها از طرف مسئولین روشن گردد.

۴ - در طول مدت تحصن مسئولیت هرگونه اتفاقی برای متحصنین متوجهٔ ریاست و مسئولین دانشگاه میباشد.

۵ - رئیس دانشگاه در برخورد غیراصولی خود که به نمایندگان دانشجویان داشته و نیز عدم حضور در جلسهٔ ۵۸/۸/۲۶ دانشجویان باید وی کتباً از کلیهٔ

جلسهٔ ۵۸/۸/۲۶ دانشجویان، بایستی کتباً از کلیهٔ دانشجویان عذرخواهی کرده، در صورت عدم انجام این امر از ریاست دانشگاه برکنار و به جای او شورای متشکل از نمایندگان دانشجویان، استادان، کارمندان وظیفهٔ ادارهٔ دانشگاه را بعهده بگیرند.

پس از خواندن قطع نامه همهٔ حاضرین توافق خود را با تک تک بندهای قطع نامه اعلام کردند. پس از آنکه دانشجویان اعتراض به نیامدن رئیس دانشگاه در جمع خود نمودند، رئیس دانشگاه و معاونش به آن محل آمدند. در همین زمان عده ای معلوم الحال مذهبی نما سعی در اخلال بین دانشجویان داشتند. آنها دانشجویان را "ضد انقلابی"، "اخلالگر"، "چپ گرا" و ..... خواندند.

عده ای از آنها برای ایجاد نزاع و زد و خورد شروع به عکسبرداری و فیلمبرداری نمودند. دانشجویان در ابتدا به این عمل آنها اعتراض نمودند ولی وقتی به مقاصد پلید آنها پی بردند آنها را به حال خودشان گذاشتند و به دام تحریکات آنها نیفتادند. در همین موقع رئیس دانشگاه شروع به صحبت کردن نمود و گفت "اگر شما غیر از این خواسته ها خواستهٔ دیگری داشتید قابل قبول بود". دانشجویان به گفتار وی شدید اعتراض نمودند. رئیس دانشگاه سپس ادامه داد "اگر دیروز در جمع شما حاضر نشدم رفته بودم که راجع به وضع شما صحبت کنم و قول آنرا برای فردا و یا پس فردا گرفته ام. ولی این هزینهٔ تحصیلی فقط به ۶۰٪ از دانشجویان، آنهائی که خیلی احتیاج دارند تعلق می گیرد". دانشجویان زبان به اعتراض گشوده و گفتند که همهٔ ما ها به این هزینهٔ تحصیلی محتاجیم، آقای توسلی اگر پول ماهیانهٔ شما را ندهند سکوت می کنید؟ چرا باید همیشه ما فقط صبر کنیم؟ خلاصه پس از سخن رانی رئیس دانشگاه یکی از نمایندگان دانشجویان خواست که صحبت کند اما با مخالفت توسلی مواجه شده و از صحبت کردن وی جلوگیری کردند. در این میان یکی از مذهبی نماها که سعی در اخلال و تحریک داشت شروع بحرف زدن کرد. مقداری اراجیف پشت سر هم نمود و فحش نثار دانشجویان کرد و سپس بلندگو و میکروفون را برداشته و رفتند. دانشجویان متوجه شدند که مذهبی نماها قصد برپائی بلوا و آشوب دارند. از این جهت از بحث کردن با آنها خودداری نموده و به انتخاب نمایندگانی که با توسلی به مذاکره بنشینند پرداختند. در ضمن پیشنهاد شد که به تحصن خاتمه داده و فردا صبح باز هم همگی دور هم جمع شوند تا نتیجهٔ مذاکرات نمایندگانشان را با توسلی بشنوند. این پیشنهاد در ابتدا با مخالفت بعضی از دانشجویان مواجه شد که بالاخره با این تصمیم موافقت نمودند. در این ضمن ۵ نماینده هم انتخاب شدند. فردای آنروز دانشجویان دوباره جمع شدند و نمایندگان اطلاع دادند که به رئیس دانشگاه برای برآوردن خواسته هایشان تا تاریخ ۵۸/۹/۱۲ مهلت داده اند. و اگر چنانچه به خواستهای آنها جامهٔ عمل نپوشاندند بار دیگر دست به تحصن خواهند زد. و از آنها خواسته شد که در تاریخ ۵۷/۹/۱۲ ساعت ۱۳/۳۰ در مقابل ادارهٔ رفاه برای شنیدن نتیجهٔ مذاکرات جمع شوند."

در پخش پیکار خلق
ما را یاری رسانید

بهر کس کار بدهقانان زمین بخلقها آزادی

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقهء کارگر
www.peykar.org